جلسه 58- 1300

**سه‌شنبه - 31/01/۹5**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به صحیحه عبدالله بن سنان بود که استدلال شده بود به آن بر استصحاب، عرض کرد انی اعیر الذمی ثوبی و انا اعلم انه یشرب الخمر و یأکل لحم الخنزیر فیرده علیّ، فاغسله قبل ان اصلی فیه؟ فقال ابوعبدالله علیه السلام صل فیه و لاتغسله من اجل ذلک فانک اعرته ایاه و هو طاهر ولم تستیقن انه نجّسه فلا بأس ان تصلی فیه حتی تستیقن انه نجّسه.

استدلال شده بود به این صحیحه بر استصحاب، بلکه در بحوث گفتند بهترین دلیل بر استصحاب همین صحیحه است، چون فوائدی که این صحیحه دارد بقیه روایات ندارد:

از یک طرف واقع حدوث را رکن استصحاب قرار داده نه یقین به حدوث را، واین در بحث قیام امارات و اصول مقام یقین به حدوث مؤثر هست، گاهی حدوث مستصحب با یقین وجدانی ثابت نیست بلکه با اماره ثابت هست، بلکه گاهی با اصل ثابت هست، مثلا شما آب کری داشتید تدریجا این آب کر کم شد رسید به جائی که شک دارید هنوز کر است، اما استصحاب هم به لحاظ زمان اول که یقین وجدانی داشتید به کر بودن این آب جاری نیست، نمی توانیم بگوئیم هذا الماء کان کرا وجدانا، چون اینقدر کم شده که دیگر عرف وصف کریت را که برای مجموع آب قبلی ثابت می دید موضوع را باقی نمی داند، می گوید من نمی توانم بگویم این آب قبلا کر بود بالوجدان، ولذا برخی گفته اند که دیگر استصحاب کریت جاری نیست، از جمله امام در تحریر الوسیلة علی ما ببالی.

ولکن اگر ما بیائیم بگوئیم این آب مثلا سه مرحله داشت: مرحله اول کر وجدانی بود، مرحله دوم مشکوک الکریة بود ولی چون خیلی فرق نداشت با آن آب مرحله اول موضوع عرفا باقی بود، ولذا گفتیم در مرحله دوم هذا الماء کان کرا، در مرحله دوم شک در کریت آب داریم ولی موضوع به نظر عرفی هنوز باقی است و صحیح است بگوئیم هذا الماء کان کرا، استصحاب کردیم کریت این آب را در مرحله دوم، این آب در مرحله سوم که مرحله کنونی هست اگر بخواهد به لحاظ مرحله اول حساب بشود صحیح نیست که بگوئیم هذا الماء کان کرا وجدانا فی المرحلة الاولی، مضوع عرفا باقی نیست، ولی به لحاظ دوم که حساب کنیم موضوع باقی است، می گوئیم هذا الماء کان کرا ببرکة الاستصحاب فی المرحلة الثانیة، چون اختلاف بین مرحله ثانیه و مرحله ثالثه فاحش نیست که موضوع باقی نباشد، حالت سابقه ما در اینجا کریت در مرحله دوم این آب است که ثابت شد به استصحاب.

اشکال مهم این است که استصحاب یقین به حدوث نیست، چطور ما بخواهیم با استصحاب کریت در مرحله دوم تازه رکن استصحاب مرحله سوم را که یقین به حدوث است محقق کنیم؟ آنوقت مجبوریم بحث قیام استصحاب مقام قطع موضوعی را پیش بکشیم.

در بحوث فرموده اند نیاز به این مباحث نیست، ما می گوئیم طبق صحیحه عبدالله بن سنان واقع حدوث رکن است، انک اعرته ایاه و هو طاهر، نفس طهارت سابقه را امام رکن قرار داد در استصحاب، وامارات و اصول قائم مقام قطع طریقی محض که می شوند بلا اشکال، این یک اثر و برکت از برکات دلالت این صحیحه بر استصحاب.

برکات دیگری هم دارد، مثلا در موارد شک در مقتضی مرحوم شیخ فرمود نقض صادق نیست، چون نقض الیقین بالشک معنایش نقض المتیقن بالشک است، والا یقین که نقض شده وجدانا، پس معنایش این است که لاتنقض المتیقن بالشک، نقض متیقن در جائی صادق است که متیقن یک امر مبرم و مستحکمی باشد که قابل بقاء باشد لولا الرافع، اما در موارد شک در مقتضی ما احتمال می دهیم که با تمام شدن مقتضی مثلا با تمام شدن نفت این چراغ این چراغ خودبخود خاموش شده است، این امر مبرمی نیست بقاء روشنائی این چراغ تا عنوان نقض که متعلقش امر مستحکم و مبرم هست شامل آن بشود، در بحوث فرموده اند خوب در این صحیحه عبدالله بن سنان که کلمه نقض نیست، لذا راحت می توانیم در موارد شک در مقتضی به این صحیحه تمسک کنیم.

برکت دیگرش این است که در جائی که مقارن با یقین به حدوث یک شئ شک در بقاء آن داشتیم، نه اینکه یقین به حدوث سابق باشد زمانش بر زمان شک در بقاء، در ساعت نه یقین کردیم به طهارت ثوبمان روز گذشته و شک کردیم در طهارت ثوبمان در امروز، خوب در بحوث فرموده اند ما مجبور شدیم از ارتکاز کمک بگیریم ولو نقض الیقین بالشک اینجا صادق نیست اما ارتکاز فرق نمی گذارد، استصحاب را جاری می داند بلافرق بین فرض تقارن زمان الیقین و الشک او سبق زمان الیقین، اما صحیحه عبدالله بن سنان که کاملا صادق است، انک اعرته ایاه و هو طاهر، حالت سابقه مهم است که سابق هست، حالا یقین به این حالت سابقه قبلا پیدا کنیم یا الآن پیدا کنیم، هر وقت پیدا کنیم مهم نیست، مهم سبق حالت طهارت هست در مستصحب نه سبق یقین، اینها برکات این صحیحه است.

ایشان فرموده است که: ما از لا تنقض الیقین بالشک یک قاعده می فهمیم و هو قاعدة حرمة نقض الیقین بالشک، از صحیحه عبدالله بن سنان یک قاعده دیگر می فهمیم وهی لزوم البناء علی الجالة السابقة و مرجعیة الحالة السابقة، اگر ما فقهیا احتمال بدهیم ثبوت قاعدتین را ملتزم می شویم، می گوئیم ما دو تا استصحاب داریم نه یک استصحاب، یک استصحاب که مفاد عدم نقض یقین به شک است و یک استصحاب که مفاد لزوم رجوع به حالت سابقه است که صحیحه عبدالله بن سنان بیان می کند، واگر خلاف ارتکاز فقهی باشد التزام به تعدد این قاعدتین، عرف به برکت صحیحه عبدالله بن سنان لاتنقض الیقین بالشک را حمل می کند بر اینکه یقین در آن طریقی محض است و در استصحاب فقط نقش طریق محض را ایفاء می کند، مووضعیت ندارد برای رکن استصحاب، بلکه طریق است به رکن استصحاب که همان واقع حدوث باشد، مثل اینکه یک خطاب بگوید لاتشرب الخمر یک خطاب بگوید ما تعلم انه خمر فلا تشربه، عرف می گوید لاتشرب الخمر قرینه است که اذا علمت ان مایعا خمر فلاتشربه این علم طریقی محض هست و در موضوع اخذ نشده است.

ما قبل از اینکه مباحث بعدی را دنبال کنیم و ایرادهایی که به استدلال به این صحیحه ابن سنان گرفته شده است را دنبال کنیم این مطالب را که در بحوث و مباحث مطرح کرده اند جواب بدهیم:

اینکه ایشان فرمود واقع حدوث در این صحیحه عبدالله بن سنان رکن است، بله اگر ما از این صحیحه استصحاب را بفهمیم بله ظاهرش این است که واقع حدوث رکن است، اما همانطور که خود ایشان هم مطرح و اشاره کرده اند خیلی بعید است که ما در فقه دو تا قاعده داشته باشیم: یکی قاعده مرجعیة الحالة السابقة و یکی قاعده حرمت نقض یقین به شک، خوب لغو است عرفا جعل دو قاعده، چرا؟

برای اینکه قاعده حرمت نقض یقین به شک را برای چه موردی جعل می کنید؟ برای مورد افتراق دیگر، والا مورد اجتماع که نیاز به دو قاعده ندارد، مورد افتراق برای قاعده حرمت نقض یقین به شک موارد جهل مرکب است، که یقین داریم به حالت سابقه ولی حالت سابقه ای وجود ندارد، واقعی آیا عرفی است که یک قاعده ای را جعل کنند فقط به غرض شمول نسبت به فرض جهل مرکب، که خود مکلف هیچگاه خودش را مصداق جاهل مرکب نمی بیند، هر قاطعی خودش را مصداق عالم به واقع می بیند نه جاهل مرکب، {سؤال...جواب: فرض این است که استصحاب را که جاری می کنید موضوعش یقین به حدوث است، وشما هنوز یقین به حدوث دارید شک ساری پیدا نکرده اید بلکه شک طاری است، وقتی یقین به حدوث الآن هم دارید یعنی خودتان را جاهل مرکب نمی دانید نسبت به حدوث، خوب غو هست جعل این قاعده ثانیه}.

پس باید ملتزم بشویم به وحدت قاعده، وحدت قاعده که شد چه مرجحی دارد که شما صحیحه عبدالله بن سنان را قرینه بگیرید بر حمل یقین در لاتنقض الیقین بالشک بر اینکه این یقین طریق محض است به واقع حدوث، ورکن استصحاب همان واقع حدوث است، لم لایعکس؟ چرا لاتنقض الیقین بالشک را که ظهور دارد در اینکه یقین موضوع است برای حرمت نقض و تناسب نقض با این است که متعلقش یقین باشد، یقین امر مبرم و مستحکم است که می گویند آن را نقض نکنید، چرا این قرینه نشود بر اینکه بگوئیم در صحیحه عبدالله بن سنان خواستند بیان کنند یقین مکلف را به طهارت با این تعبیر بیان کردند که انکه اعرته ایاه و هو طاهر، مثل اینکه شما برای اینکه بگوئید من یقین دارم الآن روز است می گوئید الآن روز است دیگر، یکی به شما می گوید که شما چطور خبر دادید به زید که الآن روز است، شما می گوئید الآن روز است دیگر، این یعنی من یقین دارم که روز است ولذا اخبارم اخبار به علم است، و این عرفی است، چه مرجحی دارد که شما صحیحه عبدالله بن سنان را قرینه قرار می دهید بر تصرف در لاتنقض الیقین بالشک و ومی گوئید یقین طریقی محض است و واقع حدوث در مراد جدی رکن استصحاب است؟ ممکن است برعکس باشد، واذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال.

وما باورمان می شود که ایشان ملتزم شود به لوازم این مبنا، ایشان از برکاتش گفت ولی ما می خواهیم از ضد برکاتش بگوئیم:

شما فرض کنید روز پنجشنبه لباستان پاک بود و یقین داشتید به طهارت این ثوب، روز جمعه شک کردید در نجاست آن، روز شنبه هم شک دارید در نجاست آن، همه توی ذهنشان می آید که استصحاب طهارت جاری است دیگر، اما فی علم الله اگر روز جمعه این لباس شما نجس شده روز شنبه مقتضای مرجعیت حالت سابقه چیست؟ حالت سابقه این ثوب نجاست روز جمعه است واقعا، واقع الحدوث که حساب کنید آن واقع الحدوثی که قریب است به زمان شک شما که روز شنبه است واقع حدوث النجاسة است، ایشان اینجا استصحاب طهارت جاری می کنند یا می گویند نخیر فی علم الله استصحاب نجاست جاری است؟ {سؤال...جواب: من شک دارم شاید فی علم الله روز شنبه ای نلباسم نجس شد، و روز شنبه که شک دارم در طهارت و نجاست آن طبق صحیحه عبدالله بن نسان میشود هذا کان نجسا یوم الجمعه، می شود شبهه مصداقیه استصحاب طهارت روز پنجشنبه، آنوقت مجبورید برای اینکه از شبهه مصداقیه استصحاب طهارت روز پنجشنبه خارج بشود یک استصحاب دیگری جاری کنید، بگوئید استصحاب می گوید روز جمعه نجس نشد، انشاء الله ما استصحاب طهارت روز پنجشنبه را داریم، آنه مانشاء الله، چون اگر فی علم الله روز جمعه نجس شده فی علم الله استصحاب نجاست روز جمعه را داریم، که در روز شنبه استصحاب نجاست روز جمعه مرجعیت حالت سابقه پیدا می کند، ولی استصحاب می کنیم که روز جمعه نجس نشده پس انشاء الله توکلنا علی الله استصحاب طهارت روز پنجشنبه را داریم، این عرفیت دارد و ایشان ملتزم می شود به این مطالب، بسیار بعید است التزام به آن، سؤال...جواب: ایشان می گوید واقع الحدوث رکن است و اگر واقع الحدوثی باشد ولو شما شک در آن دارید فی علم الله استصحاب جاری است شما خبر ندارید، مبنای ایشان این هست}، {سؤال: یا این لباس روز جمعه نجس نشده که استصحاب طهارت روز پنجشنبه است، اگر هم روز جمعه نجس شده تعارض بین استصحاب وقاعده مرجعیت حالت سابقه است آنوقت اصالة الطهارة جاری می کنیم روز شنبه، پس یا استصحاب طهارت دارم یا قاعده طهارت؟ جواب: حالا در مثال وضوء چی می فرمائید؟ من ساعت یک وضوء داشتم ساعت دو و سه شک در وضوء دارم ولی احتمال می دهم فی علم الله ساعت دو وضوئم منتقض شد و مبدل شد به حدث، اگر تعارض کند مرجعیت حالت سابقه که فی علم الله حدث ساعت دوم است با استصحاب وضوء ساعت اول که آنوقت قاعده اشتغال می گوید برای نماز احتیاطا وضوء بگیر، این مطالب عرفی نیست، عرف استظهار می کند که من که خبر ندارم از واقع الحدوث، من آنی که می دانم وضوء ساعت یک است یا طهارت این ثوب روز پنجشنبه است وشک در بقاء آن دارم واستصحاب می کنم}.

 اما این برکاتی که ایشان مطرح کرد:

خوب قیام امارات مقام یقین به حدوث حرف خوبی است و این بکت این مبنا هست ولو ما نیازی به این برکت نداریم.

اما اینکه ایشان گفتند که ما به راحتی می توانیم تعدی کنیم به موارد شک در مقتضی.

آقا! مورد این صحیحه ابن سنان شک در رافع است، شک در رافع طهات ثوب است «ولم تستیقن انه نجسه»، ما همانطور که مرحوم شیخ هم فرموده اگر الغاء خصوصیت هم کنیم از مورد این صحیحه فقط به سایر موارد شک در رافع می توانیم الغاء خصوصیت کنیم نه موارد شک در مقتضی.

اگر شما اصرار دارید که ارتکاز موجب تعمیم است و فرقی بین شک در رافع وشک در مقتضی نمی گذارد.

می گوئیم خوب اگر ارتکاز موجب تعمیم است در لاتنقض الیقین بالشک هم موجب تعمیم است، چه فرق می کند، طبق نظر شیخ لاتنقض الیقین بالشک قصور دارد که موارد شک در مقتضی را بگیرد این صحیحه هم مقصور دارد موارد شک در مقتضی را بگیرد، اگر ارتکاز موجب تعمیم به موارد شک در مقتضی است در هر دو جا هست، اگر ارتکاز موجب تعمیم نیست کما هو الصحیح در هیچ کجا نیست، ارتکاز اگر هم بر استصحاب باشد در موارد شک در مقتضی نیست، ارتکاز بر استصحاب در موارد شک در رافع است اگر باشد.

وانگهی مگر شارع که یک خطابی را جعل می کند باید حتما صد در صد طابق النعل بالنعل با ارتکاز عقلاء همراهی بکند، چه ظهوری دارد که اگر شارع بخشی از ارتکاز عقلاء را تأیید کرد پس تمام آن ارتکاز را تأیید کرده است؟ واگر این عرض ما را قبول نمی کنید می گوئید ارتکاز عقلاء موجب تعمیم است خوب چه فرق می کند همانطور که در صحیحه عبدالله بن نسان با ارتکاز عقلاء تعمیم می دهید در لاتنقض الیقین بالشک هم همن کار را بکنید با ارتکاز عقلاء تعمیم بدهید، مانع نیست عدم صدق کلمه نقض در موارد شک در مقتضی، قصور اطلاق هست، قصور اطلاق با ارتکاز عقلاء تعمیم داده می شود اگر این مبنا درست بشود.

وآن مطلبی که راجع به شمول صحیحه عبدالله بن سنان نسبت به تقارن زمان حصول یقین و شک فرمودند آن درست است، او را ما قبول داریم.

اما ایراهایی که به صحیحه عبدالله بن سنان گرفته شده است:

ایراد اول را عرض کردیم و جواب دادیم.

ایراد دوم به صحیحه عبدالله بن سنان: این است که این صحیحه عبدالله بن سنان شاید مفادش قاعده طهارت باشد، صاحب کفایه در حاشیه رسائل دارد که ما احتمال می دهیم که مفاد این صحیحه قاعده طهارت باشد، محقق ایروانی هم همین مطلب را دارد.

عمده جواب از ایراد دوم: این است که گفته اند اگر مفاد این صحیحه قاعده طهارت باشد پس چرا امام تکیه کرد به حالت سابقه، فرمود انک اعرته ایاه و هو طاهر، چرا تکیه به حالت سابقه کرد، قاعده طهارت که حالت سابقه در آن نقشی ندارد.

جواب داده شده: که آقا! اگر این مکلف قبلا یقین به نجاست این ثوب داشت موقعی که عاریه می داد به ذمی باز هم قاعده طهارت جاری می شد؟ ابدا، قاعده طهارت شرطش این است که علم به حدوث نجاست نداشته باشیم، والا اگر علم به حدوث نجاست داشته باشیم که قاعده طهارت جاری نمی شود، اصلا قاعده طهارت قصور مقتضی دارد موارد علم به سبق نجاست را شامل نمی شود، امام علیه السلام برای اینکه از این جهت خیال همه راحت بشود فرمودند وقتی که لباست را به او عاریه دادی پاک بود، یعنی یقین به نجاست آن نداشتی.

نفرمائید که چرا امام تکیه کرد به طهارت سابقه، اگر بنا بود بحث قاعده طهارت بود و شرط قاعده طهارت انتفاء یقین سابق به نجاست بود امام مناسب بود بفرماید انک اعرته ایاه و لم تکن عالما بنجاسته، اگر شرط قاعده طهارت این است که قبلا یقین به نجاست این ثوب نداشته باشیم خوب گفته می شود که مناسب بود امام همین را بیان کند که انک اعرته ایاه و لم تکن عالما بنجاسته، اما امام اینجور نفرمود بلکه فرمود انک اعرته ایاه و هو طاهر، پس معلوم می شود که این استصحاب است.

اقول: انتخاب این اسلوب از بیان عرفی است، درست است که ثبوتا شرط قاعده طهارت این است که ما قبلا علم به نجاست نداشته باشیم، ولی امام علیه السلام برای تفهیم این مطلب از این عبارت کمک گرفت که انک اعرته ایاه وهو طاهر، یک بیان عرفی است، ولو شرط واقعی قاعده طهارت عدم علم به نجاست سابقه است اما در مقام تفهیم و بیان عرفی بیایند بگویند که انک اعرته ایاه و هو طاهر این کاملا عرفی هست، کانه امام علیه السلام می خواهند اینجور بفرمایند که شما نسبت به نجاست قبل از عاریه مؤمن وجدانی داری یعنی علم داری به انتفاء آن، نسبت به احتمال نجاست بعد العاریه قاعده طهارت داری و مؤمن تعبدی داری، این خیلی بیان عرفی خوبی است نیاز به استصحاب ندارد، {سؤال...جواب: قطعا دخل دارد این شرط ولو از باب اینکه احتراز بکن امام از فرض علم به نجاست حین العاریه}، حالا اگر بطور فنی اگر یک اصولی مثل محقق عراقی می خواست صحبت کند می گفت انک اعرته ایاه و لم تکن عتعلم بنجاسته فتجری فیه قاعدة الطهارة، اما بیانات ائمه بیانات عرفی است، می فرماید انک اعرته ایاه و هو طاهر برای احتراز از همین فرض علم به سبق نجاست.

ولذا این ایراد دوم به نظر ما ایراد قوی هست و دلالت این صحیحه بر استصحاب طهارت در مقابل قاعده طهارت مشکل هست.

ایراد سوم: ما ذکره شیخنا الاستاذ رحمه الله، فرموده اند آقا اصلا در نماز طهارت شرط نیست، بلکه علم به نجاست مانع است، اگر بحث اکل و شرب بود خوب غذائی را دادیم دست یک انسان نجسی نمی دانیم این غذا را نجس کرد یا نه، خوب آنجا بحث شرطیت طهارت در جواز اکل مطرح است، اما در لباس مصلی اصلا طهارت شرط نیست لاواقعا ولاظاهرا، بلکه علم به نجاست مانع است، حالا اگر استصحاب طهارت هم نبود مهم نیست، قاعده طهارت هم نبود مهم نیست، مهم این است که ما علم به نجاست نداشته باشیم، ولذا مورد این صحیحه یک موردی است که استصحاب طهارت در آن نقشی ندارد، چون بحث صلاةِ فیه است قبل ان یغسله، استصحاب طهارت اصلا نقشی ندارد در این حکم، وقتی نقش ندارد در این درست نیست که بگوئیم امام استصحاب طهارت را جاری کرد برای جواز صلاة.

اقول: به نظر ما این فرمایش ناتمام است، زیرا اولا: ظاهر این صحیحه ابن سنان این است که امام می خواهد بفرماید این لباس محکوم به طهارت است، فقط بحث نماز که نیست، خوب این لباس را می پوشی وضوء که می گیری با رطوبت مسریه اعضاء وضوئت ملاقات می کند با این لباس، اطلاق دارد خیلی ها لباس می پوشند و موقع وضوء هم این لباس در بدنشان است و وضوء می گیرند یا گاهی غذائی می افتد روی این لباس برمی دارند و می خورند، ظاهر این صحیحه این است که حکم به طهارت این ثوب می شود نه فقط برای نماز، یا اینکه اصلا این لباس خیس شد با عرق خودش، این روایت ظاهرش این است که امام می خواهد حکم به طهارت این ثوب کند من جمیع الجهات نه فقط از جهت نماز، چرا امام فرمود انک اعرته ایاه و هو طاهر، این ظاهرش این است که آثار طهارت را بار کن ولو فرمود صل فیه ولاتغسله من اجل ذلک ولی ظاهرش این است که می خواهد بفرماید آثار طهارت را بار کن فقط بحث جواز صلاة نیست.

ثانیا: جناب استاد قدس الله نفسک صحیحه ثانیه زراره که ظاهرش شرطیت طهارت است، چون امام در فقره ثالثه استصحاب کرد طهارت را، گف ولمَ، قال لانک کنت علی یقین من طهارتک أی من طهارة ثوبک فشککت و لیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا، در فقره دیگر گفت اگر به لباسم نجس اصابت کرد و لم اعرف موضعه قال تغسل من ثوبک الناحیة التی تری انه اصابها حتی تکون علی یقین من طهارتک.

مرحوم استاد راجع به این فقره اخیره فرموده: بله من قبول دارم، قبل از علم به نجاست طهارت شرط نیست، بعد از علم به حدوث نجاست طهارت شرط است در نماز، باید احراز طهارت کنیم وجدانا او تعبدا.

اقول: خوب خوب این تفصیل خلاف ظاهر است، این تفصیل خلاف ظاهر است و خلاف فقره ثالثه است، آنجا که علم به سبق نجاست نبود، امام استناد کرد به استصحاب طهارت.

لذا این ایراد سوم قابل جواب است، بقیه مطالب انشاء الله فردا.